

وندهای پارسی

گرد آورده

محمد علی - لوانی

(دیباچه این کتاب تمام « توانائی زبان پارسی » نیز جداگانه چاپ شد)

تهران سال ۱۳۱۶

چاپخانه مجلس

رشتاق

زبان پارسی

۱۴۲۰۹

وند وندها (affixes) عبارت از لفظ‌هایی با اصطلاح پارسی «وات» هائی می‌باشند که بر ریشه‌ها و سایر کلمه‌ها پیوسته و واژه‌های دیگری را که از حیث معنی (میدنو) و ظاهر باریشهٔ اصلی متناسبت دارند پدید می‌آورند. وندها یا در جلوی ریشه و واژه درآمده و یا در آخر آن قرار می‌گیرند در صورت اول پیشوند (préfixe) و در دوّمی پسوند (suffixe) خوانده می‌شوند مثلاً پیشوند «در» در واژه‌های «دریافتن» «درگیر» «درآمد...» و پسوند ناك در واژه‌های «سهمناك» «درد ناك» «خشمناك...» نمایان است ولی چون گفتگوی خود در روی نیاز باین وسائل قرار می‌دهم نخست گفته می‌شود که زبان پارسی امروزه جواب احتیاجات روز افزونیرا که در پیش داریم نداده و بعبارت دیگر برای ادای منظور ما رسا نیست.

پارسی کنونی رسالت برای روشن کردن این مطلب تا چارم بگویم همانطور که در يك زندگانی ابتدائی بیش از چند صد لغت که مربوط به حوائج و وسائل محدودی می‌باشد احتیاج نیست و فرهنگ لغات آن در اطراف همان چند صد واژه همواره دور می‌زند بر تری زندگانی شهری آن احتیاج را چند برابر کرده و دخول در زندگانی عالیتری بمراتب آنرا می‌افزاید تا بآنجا که رفته رفته برای بیان اندیشه‌های دقیق و باریك میان کلمه‌های نزدیک بهم نیز تفاوت و تغییر شکل‌های جزئی درست می‌شود.

چنانچه تاریخ خود ثابت کرده و لازم بشرح و گفتگو نیست کشور

ایران در زمانهای پیشین قرارگاه علم و ادب بوده و هر چیز از وسائل زندگی و فن و امور مینوئی و علم و ادب و جنگ و غیره را باعلا درجه تکامل زمان خود دارا بوده؛ چون این همه لوازم و وسائل محتاج به نام بردن بوده لغت های بی شمار و فراوان در همه قسمتهای مادی و مینوئی داشته چنانکه باقیمانده زبان های دیرینه بخوبی این موضوع را ثابت می نماید با آنکه صدیک آنها در دست نیست.

چون بر کشور ایران بیگانگان دست یافتند پس از برخورداری از میوه علم و هنرش در عوض آنها روبه ویرانی کشانیدند و بگمان خود برای از میان بردن نژاد ایرانی تا توانستند در نابودی آثارش کوشیدند تا آنکه دیگر چیزی باقی نماند که محتاج به نامیدن و بجا ماندن لغات باشد؛ زبان هم کم کم ضعیف شده زبانهای بیگانه مانند ناخوشی بدان راه یافتند. امروز که آن غنیمت های از دست رفته را باز میجوئیم و پس از قرن ها سرگردانی دوباره سر انجامی یافته و در راه کسب صنعت و دانش افتاده ایم زبان کنونی که تنها ذوق ایرانی توانسته جنبه ادبی آنها از چنگال زبانهای بیگانه رهائی بخشد، در قسمتهای علمی بکار نیافتاده و احتیاج به کاوش و تحقیق در همه واژه ها و پدید آوردن واژه های نوینی دارد که زبان پارسی می تواند بخودی خود و بدون کمک زبانهای دیگر این احتیاج را بر آورد زیرا آسانی و روانی آن باندازه ایست که بدون تأمل زیاد آنچه باندیشه رسد بزبان درمی آید و در حقیقت زبانی است که از خود لغت رویانیده و احتیاجی به قرصه و استعانت از بیگانه ندارد. اکنون روی سخن را برای بیان این بی نیازی بر می گردانیم.

چگونگی زبانها زبان که کاملترین وسیله ای برای رسانیدن فکر گوینده به شنونده است در نزد مردم کیتی بصورت‌های گوناگون در آمده برخی بصورت آواز هائی که هر آواز جانشین مفهومی است پدید آمده برخی از کرد آمدن چند حرف که کلمه را ساخته و آن را در مقابل نامیده قرار داده با مقابله نام و نامیده آنرا می شناسند درست می شود کلمه های این دسته فقط يك علامت قرار دادی برای شناختن چیز ها هستند و برای هر چیزی نامی نوین که بستگی با کلمه های ساخته شده پیشین نداشته و شنونده بایستی برای دریافتن آن حافظه خود را بدون سابقه و آشنائی بکار اندازد ساخته می شود چنانچه اگر بصد هزار لغت احتیاج باشد باید قریب صد هزار مرتبه نام و نامیده را باهم مقابل نموده و آنها را شناخت این نوع زبانها دارای ریشه زیاد و اشتقاق بسیار محدود هستند بعلاوه بواسطه دشواری زبان را که وسیله ساده ای برای دریافتن مطلب و مقصود است ظاهر آدر در دیف علم داخل کرده و کسانی را که برای درك علوم واقعی بدین وسیله نزدیک میشوند بخود مشغول و از این رور او بیان معانی و لغت شناسان و ارباب دعوی را افزوده اهل ذوق را از تعقیب کارهای مفید تری باز می دارد و بسا اشخاص که بهمین نحو در در دیف لغت شناسان و بگمان خود ادبا در آمده اند (البته نباید ادبیات را که در حقیقت بر گرداندن لطائف اندیشه زبان است و برای این نوع زبانها زیاد آسان نیست با صنعت های گوناگون ظاهری و تغییر شکل و قلب و حذف و گنگی بنام فصاحت اشتباه کرد) برخی دیگر برخلاف دارای ریشه کم و اشتقاق و ترکیب زیاد میباشد و هر کلمه آن دارای معنائی است که فکر را بی زحمت بسوی نامیده رهبری

می نماید مانند پارسی و سایر زبانهای هند و اروپائی؛
کلمه های این دسته ساخته شده از جزء های کوچکی که بسابه نوبه
خود آنها هم به اجزاء دیگری بخش می شوند که گرد آورد نشان باهم
ساختمان کلمه ای را فراهم می سازد که از نامیده حکایت می نماید، در این
مورد حافظه بزحمت نیافتاده و با سابقه ای که با اجزاء سازنده آن دارد آن
را آنآ درك کرده و می فهمد - مثلاً از کلمه «شمس» مطلقاً کسی چیزی نمی
فهمد مگر برای او تعریف کنند که مقصود از گرد آوردن این سه حرف
نزد هم، نامیدن جرم درخشنده ای می باشد؛ پس برای دریافتن هر چیز يك
لغت و يك تعریف لازم است در صورتیکه در زبان نوع سوم همان نام معرف
نامیده می باشد چنانچه «خورشید» در پارسی دیرینه هورخشثیت می باشد
که قسمت اول آن از ریشه هور بمعنی روشنائی دادن است آمده که در پارسی
کنونی «هور» شده و تکه دوم از ریشه نخش بمعنی درخشیدن است
و نخشثیت بمعنی درخشنده و در پارسی کنونی «شید» شده (در جمشید،
فرشید، مهشید) پس هورنخشثیت بمعنی «هور درخشنده» یا روشنائی بخش
رخشان می باشد - همچنین اگر کسی در پارسی معنی «در» و «گاه» را بداند
از شنیدن کلمه «درگاه» پی بمنظور خواهد برد ولی «عتبه» را با بد دانست زیرا
اجزاء سازنده ای ندارد، و نیز جَوَب که «جواب» از آن است معنائی ندارد
و از روی کلمه «جواب» نمی توان مقصود را درك کرد در صورتیکه این کلمه
در اوستا «پیتی و چ» مرکب از پیمته بمعنی در عوض، دوباره، باز... و و چ
بمعنی گفت، سخن که در لاتین Voc-are میباشد و معنی آن «پس گفت» یا «باز

گفت ، که در آلمانی : antwort = انگلیسی : answer = ارمنی :
پاداسرخان = پارسی : پاسخ - مثل دیگر در پارسی کنونی : «روپوش» نامی
است ساخته شده از «رو» و «پوش» (پوشنده) چون پارسی زبان این دو کلمه
رامی دانده فهمیدن «روپوش» برایش واسطه لازم ندارد ولی هر کس برای فهم
کلمه «رَفَرَف» که روپوش است به تلاش می افتد پس در این قسم زبان فکر
بدست کلمه ای مرکب از چند حرف سپرده می شود که چون اساسی در آن
بر قرار نیست و متکی باجزاء سازنده ای نمی باشد معنا های آن عاریتی
و قابل تغییر و دارای پهلوهای مختلف و بالنتیجه گنگ و اگر روزی فرهنگ
لغاتش از میان برود خود سندی برای معنای بخصوصی نخواهد بود ولی در نوع
سوم هر قسمت از فکری که يك کلمه دربر دارند آنست بدست اجزاء سازنده
آن کلمه سپرده شده که هنگام بکاربردن عیناً بطرف بر می گردد و معنی کلمه
بواسطه زنده بودن عوامل سازنده آن مشکوک بنظر نمی رسد - این
نوع زبان دارای دامنه گشاده برای ساختمان لغت می باشد که در موقع
احتیاج ، کلمات بخودی خود ساخته می شوند باین معنی که از ترکیب
واژه های آماده ، واژه دیگری را بامناسبت کامل آناً وبدون مانع میسازد
و همین اساس برتری و توانائی این نوع زبان بر نوع دیگر می باشد .
پس همانطور که فکر نامحدود است بایستی دامنه زبان هم برای بیان هر نوع
فکر گشاده و آماده باشد و بهمین علت است که نویسندگان در این نوع زبانها
بسیارند زیرا فکر و احساسات هنگامیکه نتوانستند بزبان درآمده و روی کاغذ
نقش بندند در مغز افسرده می میرند و یادگاری از خود باقی نمی گذارند

وندهای زبان پارسی زبانهای هندو اروپائی بطور عموم علاوه بر راههای گوناگونی که برای پدید آوردن واژه‌ها دارند و سائل دیگر نیز چنانکه گفته شد بنام وند (پیشوند، پسوند) دارند که با افزودن آنها بر ریشه یا واژه ساخته شده واژه دیگری را پدید می آورند که بابتگی و نزدیکی با سازنده‌های خود منظور جدیدی را می رساند و باین وسیله گذشته از اینکه سرعت و آسانی ساختمان زبان را می افزاید با داشتن ریشه کمی در زبان می توان استفاده نامحدودی از لغت نمود چنانچه با داشتن چهار صدر ریشه و صدوند می توان صدها هزار لغت بدست آورد که برای یاد گیرنده تقریباً همان زحمت اولیه شناختن پانصد کلمه است مثلاً با کلمه «سر» که مانند پیشوند بکار رود: سر لشکر، سر تپ، سر کشور، سر هنک، سر گرد، سر جوخه، سر باز، سر راست، سر آمد، سر زنش، سر انداز، سر دسته، سر کار، سر دار، سر پرست، سر شناس، سر نوشت، سر دست و هزارها کلمه دیگر می توان ساخت و بپیشوند «در» در رفتن، در کشیدن، در نهادن، در انداختن، در گرفتن، در دادن، در خواستن، در ماندن، در شکستن، در بردن، در آوردن، در آمدن، در گرفتن، در بستن، در یافتن، در شدن، در تپیدن، در افتادن و غیره و بپسوند «دان» جامه دان، نمکدان، آتشدان، آبدان، رختدان، گلابدان، بخندان، سنگدان و بسیاری دیگر را می سازیم و نیز با ترکیب و پهلوی هم نهادن کلمه ها با آسانی میتوانیم کلمه های فراوان و آسان فهم چون نیشکر، یخ شکن، گلاب و غیره را داشته باشیم حتی بسیاری از وندها مرکب اند که بکمک آنها میتوان اندیشه های بسیار دقیق را بیان کرد چون: فراهم، درهم، سرهم.

حال اگر با دانستن چهار صدر ریشه صدها هزار لغت که هر يك استوار

بریشه های با معنی اولیه است داشته باشیم البته بهتر از یاد داشتن و به حافظه سپردن هزارها لغت است که با هم مناسبتی نداشته و همیشه در خور فراموشی است مثلاً «درهم آمیختن» داری «جزء است: در، هم، آ» میخ (mixtus) تن؛ که هر يك از این جزء ها در ترکیب لغت های گوناگون دیگر شنیده شده لذا این ترکیب بگوش گرانی نکرده و بدون سابقه فهمیده میشود چنانچه شخصی بگوید «جامه دان را از فلان جا پیداورید» شنونده همینکه به آن جابر سدی تأمل جامه دان را می آورد با آنکه برای اولین بار نام آنرا شنیده است و قندان و یخ شکن و غیره بخودی خود فهمیده می شوند پس روشن است که این ترکیب ها راهنمای فکر اند نه سربار حافظه.

در اینجا یاد آور میشویم که کلمه هائی که اکنون بنظر ساده بآنها نگریسته میشود همه مشتق و مرکب اند که بسیاری از آنها بواسطه دور ماندن از ریشه شناسی (étymologie) معنای اصلی خود را از دست داده و مانند واژه های بیگانه که داخل پارسی میشوند معانی شان بطور استعاره بکار رفته چون **ناب** که اصل آن **آناپ** مرکب از آن نافیبه که در کلمه های لاتین و فرانسه نیز هست چون **anémie, anaérobie** و **آپ** که در پارسی کنونی «آب» شده و معنی **آناپ** یعنی «بی آب» و امروزه بجای خالص بکار رفته چنانچه: **زرناب** «سیم ناب» هم می گویند یا «امرداد» که در اصل **آمر تائط** می باشد. مرکب از **آ** نافیبه که در لاتین و یونانی و فرانسه نیز هست چون: **atome**

anormal' amorphe به علاوه میرِ تاظ یعنی میراثی پس امیرِ تاظ با « امر داد »
یعنی immortalité یا « نامیراثی » که گاهی اشتباهاً « مر داد » که « میراثی » است
گفته میشود بسیار کلمات از این قبیل موجودند که سبب در میان نبودن ریشه
شناسی است اکنون بقول دارمستتر « دیگر کسی نمی داند که اسب و سنگ و سگ
و آسمان از یک ریشه آس بمعنی شتافتن آمده » و یا سوختن ' سرخ ' سفتن
سوراخ ' سوی و سوزن همه از یک ریشه اند و « دماغ » اصل آن « دماک » یعنی
دمنده است (آک علامت فاعلی است چون جوشاک ' تپاک ' تخشاک) درنگ '
دیر ' دراز ' نیز یک ریشه دارند البته در میان واژه ها برخی پیدامی شوند
که ترکیبشان هویدا است چون پیشکار ' پیشکش ولی برخی هم بطوری اجزاء
سازنده شان درهم آمیخته که تمیز دادنش دشوار است چون « فرین » که در
مقابل « آفرین » و مرکب است از پیشوندی که دلالت بر نفی و دوری می کند
بعلاوه فرین . (از ریشه فری بآرش دوست داشتن ، ثنا خواندن)
در اینجا متذکر میشویم که حتی نامهای خاص و نام حیوانات بلکه
همه واژه های پارسی دارای معنی بخصوصی است مثلاً نام « جمشید » در اصل
ییم نخشیت می باشد مرکب از ییم که در پارسی کنونی « جم »
شده که از ریشه یم بمعنی فرمانروائی کردن آمده بعلاوه نخشیت بمعنی
درخشان که در پارسی کنونی « شید » شده (در نام خورشید گفته شد)
از ریشه نخشید بمعنی درخشیدن گرفته و حتی شنیده میشود که بعضی نام
ضحاک را عربی دانسته و وجه تسمیه آنرا استهزاء ترشروئی و خشونت

او میدانند در صورتیکه این نام اصلاً آژیدهاگ می باشد ؛ آژید یعنی «مار» که در لاتین : Anguis و در یونانی : exis و در آلمانی : unk می باشد و مشتق از آنغ بمعنی ضعیف کردن ، اذیت کردن که در لاتین : Ang-ere می باشد. قسمت دوم که دهاگ است یعنی گزنده مژکب از ریشه ده بمعنی کزیدن و آگ علامت فاعلی که در پهلوی آگ و در پارسی کنونی آ شده چون داناک که دانا شده پس این اسم یعنی «مار گزنده» و امروزه آژیدهاگ بصورت «اژدها» در آمده و باز همان ریشه آنغ که قسمت اول نام ضحاک را ساخته بود در اهریمن نیز هست زیرا در اصل این نام آنگر مینو (آنگر یعنی زبان رسان ، ضعیف کننده از ریشه آنغ) مینو = مینوئی (معنوی ، روحی) و نا دیدنی ؛ در پارسی کنونی « مینو » است از ریشه من یعنی اندیشیدن و در زبانهای فرانسه و انگلیسی این ریشه هست پس اهریمن یعنی : روح زبان رسان ، شریر ؛ که در مقابل سپنت مینو یعنی : روح خیر قرار دارد و نیز اگر دنبال کنیم نام «گوسفند» نیز با این نام رابطه دارد زیرا گوسپند گوسپنت می باشد ، سپنت که در بالا گفته شد بمعنی نیکو و مفید است و گئو که قسمت اول است بمعنی گاو و کلید چهار پایان اهلی است که در انگلیسی cov و در آلمانی Kuh می باشد پس نام گوسفند یعنی چارپای مفید (پر خیر) همچنین نام اسفندیار

و نامهای دیگر.

نام **وَزَع** نیز چنانکه پرفسور بیگتت تحقیق کرده مرکب است زیرا
این نام در اصل **وَزَع** و قسمت اول آن: **وَز** بمعنی: آب؛ رودخانه می باشد
از ریشه **وَز** که در پارسی کونی «وزیدن» و در لاتین و فرانسه این ریشه نیز هست
قسمت دوم **ع** که طبق ریشه سانسکریت بارش جنبان و نام **وَزَع** بمعنی جنبنده
در آب می باشد - نام اشیاء نیز مرکب و ریشه دار است مثلاً **هاون**
هاون از ریشه **ه** = فشردن گرفته شده.

از این مثل ها فراوان و از روی آنها معلوم می شود که يك ریشه
تنها برای خود باز نایستاده و در هر کجا لازم باشد جزء کلمات بکار رفته و
زبان را از پدید آوردن ریشه های دیگر بی نیاز می سازد.
پس زبان پارسی که دارای ساختمان محکم و با اصل و ریشه کم
و مشتق زیاد است از هر سوئی قابل بزرگ شدن و در مقابل برگرداندن
هر نوع علمی باین زبان روی نگردانده و ابدأً احتیاجی به کمک زبانهای
خارجی ندارد -

NUANCE چنانچه پیش گفته شد هر چند رزندگانی بدرجه بالاتری
میل کنند احتیاج به نامیدن چیزها و نویدیده ها بیشتر می شود، همانطور
هم فکر از حالت درشتی خارج شده حساس تر و دقیق تر میگردد، از این
رو برای بیان نکته های باریك که پدیده مغز و اندیشه های حساس میباشد
کلمه های دقیق و بسیار ظریفی که بتوان آن اندیشه ها را پرورانده و در مقابل
آنها کاملاً میزان قرار گیرد لازم میشود بنابر این ممکن است دو کلمه در ظاهر

يك موضوع را برسانند ولی چون دقت شود تفاوت جزئی که آنرا nuance گوئیم در میان آن ها باشد مثلاً «پول گرد آوردن» و «پول فراهم کردن» هر دو «جمع کردن پول» را میرسانند ولی در اولی يك نوع آزر و در دومی يك نوع تلاش دیده میشود و در «بنواخت» يك نوع اصرار و تا کیده هست که در «نواخت» نیست - در زبان کنونی علاوه بر اینکه مراعات nuance ها نمیشود چیزهای مختلف را با يك نام می نامیم مثلاً at elier, établissement, manufacture usine, fabrique و حتی chantier را کارخانه میگوئیم.

این nuance ها در زبانهای دیرینه ایرانی با اندازه پابرجا بوده که دقیق ترین اندیشه را میرسانیده که امروز برای تمیز آنها دقت لازم است حتی دارای وند هائی بوده که جهات و حرکت بهر سو را مینموده مثلاً از آب = پس و فر = پیش بایسوند آنچه که سوی را می نموده آپاچ و فواچ یعنی بسوی عقب و به سوی جلو را می ساخته و از این رو فروزه زی (adjectif de direction) بدست می آمده.

از ریشه گَر بمعنی دیدن واژه نی گَر (نی پیشوندی است که جهت پائین و زیر را معین می کند) که امروزه نگر بستن شده بدست آمده امروز میان دیدن و نگر بستن فرقی نمی گذاریم و باز از ریشه گَر بمعنی دیدن بایسوند پیر یعنی «گرداگرد» واژه پیر - گَر گرداگرد را دیدن بدست آمده (همین پیشوند در لاتین: pari، در یونانی: peri و در واژه های فرانسه: périmètre, période موجود است)

همچنین دا (= انگلیسی to do که از آن «دادار» آمده بمعنی گذاردن

و خلق کردن است از این ریشه بایشوند نیز که گفته شد نیز «نهادن»
 آمده و اکنون «گذاردن» و «نهادن» را یک طور بکار می‌بریم و «ازدا» که
 زدودن شده از دا و پیشوند از که در لاتین ex و در کلمه exporter وجود
 است ساخته شده و در مقابل هَن دا که اندودن شده مرکب از همین ریشه
 و پیشوند جفتاز (copulatif) هَن که امروزه بصورت هم در آمده قرار گرفته
 برای آنکه بهتر بتوان بکار بردن nuance را میان برخی واژه‌های
 دیرینه آشکار کرد از ریشه (بَر) که در انگلیسی to bear و در پارسی
 کنونی «بردن» شده مثل می‌زنیم :

آیتیه بر	پس بردن	آیتیه = پس
آپ بر	دور بردن	آپ = دوری
آوبر	پائین بردن	آو = پائین
آوی بر	بردن سوی	آوی = بسوی
آبر	آوردن	آ = به
آیتیه بر	تزدیک بردن	آیتیه = تزدیک
آپ بر	به بردن	آپ = به
آز بر	خارج بردن	آز = خارج
نیژ بر	بدر بردن	نیژ = بیرون

پیتیه بر	برگرداندن	پیتیه - بی ، ضد
پیریه بر	دور بردن	پیریه = دور
فر بر	فرا بردن	فر = جلو
وی بر	نشر دادن	وی = دور از
ها (ن) بر	باهم بردن	هم = هم

اکنون از این مشتقات و مشتقات دیگر بر تنها ریشه و مشتق «آوردن» مانده و مابقی در زبان کنونی نیست؛

از این می‌گذریم که یک‌قسمت از بکار بردن واژه‌های اجنبی در زبان شاید از کم‌ظرفی کسانیست که میخواهند دانش فروشی کنند ولی یک‌قسمت دیگر هم برای آنست که پاره برای ادای منظور خود لغتی پیدا کرده و ناچار دست بدامن لغت‌های اجنبی می‌زنند و این قسمت هم بیشتر بواسطه دسترس نبودن لغت‌های زبان ما است که هر قسمت آن در میان دسته و ایالتی پراکنده و محتاج به گرد آوردن است چنانچه اینجانب نیز پارسی nuance را نیافته موقتاً خود آنرا بکار بردم - و نیز گذشته از اینکه بکار بردن کلمات نزدیک بهم باعث طول کلام شده و فرصتی برای گوینده پیدا میشود بیشتر باهم بکار بردن دو کلمه نزدیک بهم پیدا کردن nuance است با آمیزش آن دو.

بکار بردن واژه‌های اجنبی زبان را جامد و سنگ می‌نماید؛ بگفته یکی از دانشمندان، زبان حکم آئینه را دارد که اگر پاک و نقاف باشد بیننده بدون آنکه بخود آئینه توجهی داشته باشد عکس خود را در آن

می بینند و اگر کدر و کثیف باشد نخست متوجه نایابگی آن شده سپس
چهره خود را جستجو میکنند - بودن لغات اجنبی نیز در زبان همین
حالت را دارد زیرا گذشته از آنکه اهل زبان بدان خو نگرفته اند
ساختمانش یا ساختمان زبان فرق داشته و بمجرد شنیدن شخص متوجه
هیئت کلمه شده و معنی آن را آنآ در نمی یابد زیرا میان شنیدن و اندیشیدن
نباید فاصله باشد و اگر بعداً بیاندیشد می بیند که از قسمت های مختلف
جمله از یک قسمت فقط مطلب و منظور در نظرش مانده و کلمات مربوط
بآن یادش نیست و از قسمت دیگر تنها خود کلمات را بدون فهم مطلب آنها
در نظر دارد که هنگام شنیدن بگوش او گرانی برود .

ضرر دیگر که از پذیرفتن واژه های خارجی عاید زبان می شود
چون ساختمان آنها با ساختمان واژه های زبان یکسان نیست یا باید در بسته
و کور کورانه تحت یک معنی پذیرفت و یا دستور آن زبانی که لغت های
مزبور از آنهاست دانست بهمین لحاظ است که برای درست گفتن و درست
نوشتن در زبان کنونی احتیاج بدانستن چند دستور زبان داریم و قواعد
مشکله زبانهای غیر نیز سر بار قواعد زبان ما گردیده - بگمان بنده علت عمدتاً
بر افتادن ریشه شناسی *étymologie* از زبان پارسی وارد شدن واژه های
بدون ریشه شناسی خارجی است که ظاهر لغت های ریشه دار و قابل فهم ما را
نیز مانند خود نموده و همانطور که به «کتب» نگاه میکنیم به «نوشته» هم
همانطور نگاه می کنیم و ملاحظه نمی کنیم که «کتب» همان «کتب» و

بازی تجزیه نمیشود ولی «نوشتن» در پارسی دیرینه *ni-pish* به از ریشه پیسن *piç* قالب گرفتن *شکل* دادن، زینت کردن (*نوردن* پيس = پوراخ کردن، *حك* کردن) می آید (علت آن بوده که خط نخستین بار بر تخته سنگها *حك* می شده)

پس چون واژه های خارجی در زبانی وارد شده و بخصوص غلبه پیدا کنند ناچار لغات آن را نیز بصورت خود در آورده و شاید دستور خود را از بر آن تحمیل کنند، چنانچه در زبان کهنونی بسیاری از قواعد عربی و شاید زبانهای دیگر دانسته و فهمیده بکار میرود.

ضرر دیگر آنکه اگر شخصی لغات مهجور زبان خارجی را بهر معنی که بخواهد بکاربرد شنونده از ترس آنکه مبادا او را بی سواد بخوانند در ات پر سیدن نداشته و این سبب میشود که با تصدیق بلا تصور از مطالب گذشته و آنرا فهمیده انگارد.

از این رو است که نبودن واژه های اجنبی زبان را روشن و قابل هم نگاهداشته و برعکس انگای به لغت های خارجی که ساختمان آن بر ما معلوم نیست (بخصوص لغاتی که نسبت بزمان و مکان و موقعیت معنایشان همبیر پذیر است) زبان را *گنک* و نارسا می سازد -

ریشه شناسی *étymologie* در اینجا قدری از ریشه شناسی که بهختانه بواسطه همان عواملی که پیش گفته شد از زبان ما بر افتاده گفته کو می کنیم: ریشه شناسی اهمیت زیادی در زنده نگاهداشتن و فهم زبان دارد خصوص در ترجمه و میزان کردن فکر گوینده به شنونده یا نویسنده به

خواننده خیلی دخیل است و از همین لحاظ است که در کوچکترین فرهنگهای
 فرنگی ریشه و اجزاء سازنده هر لغت پهلوی آن نوشته که معنی حقیقی
 و سبب نامیدن هر چیز را بیان میکنند بطوریکه هیچوقت کلمه‌ای با کلمه نزدیک
 بمعنای خود اشتباه نمیشود، ولی در زبان کنونی کمتر مترجمی میتواند یک
 موضوع را چنانچه باید پروراند و در مقابل فکر نویسنده کلماتی بیابد
 که مراد برآورده شود و چنانچه همین ترجمه را بزبان اصل برگردانده
 و دوباره نشان نویسنده اصلی بدهند تصدیق کند که گفته خود اوست و اگر یک
 کتاب را بدو مترجم برای ترجمه بدهید از هر یک چیزی کم و بیش متفاوت با هم
 و با اصل در می یابید (در زبانهای دیگر نیز بعادت ترجمه بدو یا چندین بار برگشتن
 ممکن است ولی نه بلاواسطه) البته علت ندانستن ریشه شناسی و قرار
 نگرفتن کلمات در جای بخصوص خود که استحقاق معنی مخصوصی را
 دارد می باشد مثلاً اگر در زبان فرانسه بخواهند کلمه آوردن پارسی را
 ترجمه کنند هیچ چیزی باندازه *apporter* استحقاق آن را ندارد زیرا
 $a = \text{porter} =$ بردن و در اوستا نیز $\text{آ} - \text{بر} - \text{می} - \text{باشد}$ و نیز برای
 $\text{آزبر} - \text{چیزی بهتر از exporter}$ که $\text{آز} = \text{ex}$ و بردن $\text{porter} =$ پیدا
 نمیشود البته مطلقاً منظور مقابله نمودن ریشه ها و وندهای از یک نوع نیست
 بلکه باید بفهمیم از لغت چه منظور در بین است و خود لغت چه میگوید
 پس باید کلمه مانند محفظه‌ای باشد که فکر را در خود نگاه داشته
 (و با اصطلاح طوری معنی با ظاهر کلمه چسبندگی داشته باشد که فاصله
 در آن پیدا نشود) و در موقع عیناً در مغز طرف بگذارد بدون آنکه تصرفی

در آن نماید و از گفتهٔ مادونفر چنان آگاہ شوند که اگر آنرا بایکدیگر در میان نهند اختلافی نداشته باشد و بدبختانه همین گنگی و عاریت بودن معانی کلمات است که اغلب از صحبت های ماهر کس به ذوق خود چیزی فهمیده و گاهی موضوع «سوء تفاهم» پیش می آید، حال اگر کسی بگوید: يك كلمه خارجی را که یکبار شناختیم کافیست یا فلان کلمه لباس پارسی را دربر کرده چه اشکالی دارد، به ضررهای آن متوجه نشده است زیرا بکار بردن آن کلمه هر چند عادت شود، عادت به چیز نامناسب مثل آنست که هر روز يك حرکت زائد سختی را عادت کنیم و این عادت از سایر قوای ما بکاهد.

اندیشه در ساختمان لغات هر قومی نوعی در بارهٔ موجودات

می اندیشد و سبک و سلیقه بخصوصی در بارهٔ ساختمان لغات مربوطهٔ آن دارد و این قومه‌ها هم بسته به دوری یا نزدیکی نژاد طرز اندیشیدنشان باهم دور یا نزدیک است، مثلاً ممکن است شخصی بزبان خود نام «آسمان» را ببرد در حالیکه قصدش يك صفحه نیلگون ثابتی باشد و دیگری آنرا گنبد گردنده بنامد یا قومی بزبان خود «اتومبیل» را «خودرو» نامد در صورتی که دیگری آن را «رونده» یا «سیرکننده» بگوید البته فرق میان این دو آنست که در دومی هر وسیله ای ممکن است رونده و سیار باشد ولی بخودی خود و بدون کمک و وسیله خارجی نرود؛ و در اولی فکر کاملتر بعمل آمده و هر دو يك چیز را قصد کرده اند ولی طرز فکر کردنشان باهم اختلاف دارد.

معمولاً اقوام آریائی مانند هم می اندیشند و ساختمان زبان و واژه

هـایشان تقریباً بکنوع است مثلاً واژه interdicit با انترختی (در اوستا) يك ساختمان و يك معنى دارد؛ همچنين هواپيما و aéroplane؛ نيوند و understand در صورتيكه قدغن 'طيياره' و فهم 'ساختماني شبديه به لغات زبان ما ندارد بعلاوه ريشه هاي زبان و ساير واژه ها و وندها با هم نزديكي زياد دارند چنانچه از مثلهاي كه زده مي شود بخوبي هويدا است:

ژِن = لاتين : genu = فرانسه : genou = پارسي کنونی : زانو

سْتَر = انگليسي : steer = پارسي کنونی : استر

وِير = لاتين : vir = پارسي کنونی : بيل

ذُرُج = آلماني : trugen = پارسي کنونی : دروج (دروغ) از اين ريشه است

أَنْت = انگليسي : end = آلماني : ende بمعني انتها

أَنْتَر = لاتين : interus = فرانسه : interieur

ايس = انگليسي : ice = پارسي کنونی : يخ

كِرِيم = يوناني : thermos = پارسي کنونی : گرم (انگليسي warm)

أَرُور = لاتين : arbor = فرانسه : arbre

أَرُور = فرانسه : argent

كِرَنَكِه = لاتين : gula = پارسي کنونی : گلو = فرانسه : gorge

نَيْتَر = لاتين : neptis = پارسي کنونی : نبيره

گَرِو = آلمانی = ergreifen = انگلیسی = to grip = پارسی کنونی :
گرفتن

نامَن = لاتین = nomen = فرانسه = nom = انگلیسی = name

پَشن = انگلیسی = path = جاده

پَس = لاتین = pac-iscore = پاسیدن ، محکم بستن

پَرس = لاتین = prec-ari = فرانسه = prier = پارسی کنونی : پرسیدن

پَس = لاتین = pecus = حیوان اهلی

پَد ، پاَد = لاتین = pedis = فرانسه = pied = پارسی کنونی : پا

پو = لاتین = pu-nire = فرانسه = pu-nir = پارسی کنونی : پالودن

فَرَشَس = فرانسه = fraiche = انگلیسی = fresh = آلمانی = frisch

بَند = آلمانی = binden = فرانسه = bander = انگلیسی = to bind

پارسی کنونی : بستن

بَر = انگلیسی = to bear = پارسی کنونی : بردن

دَنت = فرانسه = dent = لاتین = dens = پارسی کنونی : دندان

دیس = لاتین = dicere بمعنی آموختن (کلمه dire از این ریشه است)

بو = انگلیسی = to be = پارسی کنونی : بودن

بی = فرانسه: (bimoteur)bi، بآرش دو

یار = انگلیسی: year = آلمانی: jahr = سال (از ریشه یان سرس = رفتن)

مَر = لاتین: mori = فرانسه: mourir = پارسی کنونی: مردن

مَد = لاتین: med-eri = معالجه کردن (گمان می رود medication

me-de-cin از این ریشه است)

مَن = لاتین: man-ere = پارسی کنونی: ماندن

سپس = لاتین: spec-ere = نگاه کردن

یَوَن = لاتین: juven-tus = فرانسه: jeune = پارسی کنونی جوان

رَث = لاتین: rota = فرانسه: roue (از ریشه آر = رفتن، که

ارتش و ارتشتاران از این ریشه است)

رَب = لاتین: rap-ere = انگلیسی: to rob = پارسی کنونی - ربودن

سکیمب در لاتین: sc abellum = فرانسه: scabeau یعنی نردبام

(زوج)

سپَر = لاتین: sper-nere؛ spar-gere = انگلیسی: to spurn

پارسی کنونی: سپردن

سَتَر = انگلیسی: star = لاتین: aster = آلمانی: Stern = پارسی

کنونی: ستاره، از ریشه سَتَر = لاتین: ster-nere؛ Stru-ere بآرش منتشر

کردن، کشادن، که گسترده نیز از همین ریشه است

وَرِطَ = لاتین: vert-ere = پارسی کنونی: گردیدن

سُتَا = لاتین: sta-re = انگلیسی: to stand = پارسی کنونی:

ایستادن

سَنِیژْ = فرانسه: neiger یعنی برف آمدن در انگلیسی snow این ریشه

را دارد

آرِم = فرانسه: arme = انگلیسی: arm

آسِت = فرانسه: os = پارسی کنونی: استخوان

آویستی (با: aviser سنجیده شود) یعنی اطلاع دادن

أُخْشِن = ساکن: oxa یعنی گاو

أَت = فرانسه: et یعنی و

کِهْرِبْ = فرانسه: corps = لاتین: corpus = پارسی کنونی: کالبد

دَا = لاتین: da-re = پارسی کنونی: دادن

دَرَفْشَ = فرانسه: drap

دَوْر = انگلیسی: door = پارسی کنونی: در

پِرِسْکَا = آلمانی: preis = انگلیسی: price = فرانسه: prix

مَرِئَن = mortel = پارسی کنونی: میرا

مَنْحِشِیَه = پارسی کنونی: مکس = فرانسه: mouche